

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان ۲۵ ساله

بیانات مقام معظم رهبری درباره زندگی سیاسی - مبارزاتی ائمه معصومین علیهم السلام

مقدمه

غربت ائمه علیهم السلام به دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشد، بلکه در طول قرن‌ها، عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی از زندگی این بزرگواران، غربت تاریخی آنها را استمرار بخشید. یقیناً کتاب‌ها و نوشته‌ها در طول این قرون، از ارزش بی‌نظیری برخوردارند، زیرا توانسته‌اند مجموعه‌ای از روایاتی را که در باب زندگی این بزرگواران هست، برای آیندگان یادگار بگذارند. لکن عنصر «مبارزهٔ سیاسی حاد»، که خطِ ممتد زندگی ائمه هدی علیهم السلام را در طول ۲۵۰ سال تشکیل می‌دهد، در لابه‌لای روایات و احادیث و شرح‌حال‌های ناظر به جنبه‌های علمی و معنوی، گم شده.

زندگی ائمه علیهم السلام را ما باید به عنوان درس و اسوه فرا بگیریم، نه فقط به عنوانِ خاطره‌های شکوه‌مند و ارزنده؛ و این، بدون توجه به روش و منشِ سیاسی این بزرگواران، ممکن نیست. بنده شخصاً علاقه‌ای به این بُعد و جانب از زندگی ائمه علیهم السلام پیدا کردم، و بد نیست این را عرض کنم که اول بار این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران محنت‌بارِ یک امتحان و ابتلای دشوار پیدا شد. اگرچه قبل از آن به ائمه به صورتِ مبارزان بزرگی که در راه اعلای

کلمهٔ توحید و استقرار حکومت الهی فداکاری می‌کردند توجه داشتیم، اما نکته‌ای که در آن برهه ناگهان برای من روشن شد، این بود که زندگی این بزرگواران، علی‌رغم تفاوت ظاهری - که بعضی، حتی میان برخی از بخش‌های این زندگی احساس تناقض کردند - در مجموع یک حرکت مستمر و طولانی است، که از سال دهم، یازدهم هجرت شروع می‌شود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا می‌کند و به سال دویست‌وشصت - که سال شروع غیبت صغری است - در زندگی ائمه خاتمه پیدا می‌کند.

این بزرگواران یک واحدند، یک شخصیتند. شک نمی‌شود کرد که هدف و جهت آنها یکی است. پس ما به‌جای اینکه بیابیم زندگی امام حسن مجتبیٰ علیه‌السلام را جدا و زندگی امام حسین علیه‌السلام را جدا و زندگی امام سجاد علیه‌السلام را جدا تحلیل کنیم - تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیرهٔ این سه امام به‌خاطر اختلاف ظاهری با هم متعارض و مخالفند - باید یک انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده، و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته و تا سال دویست‌وشصت هجری این راه را طی کرده.

تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود. هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد - ولو نه از عصمت - در یک حرکت بلندمدت، تاکتیک‌ها و اختیارهای موضعی خواهد داشت. گاهی ممکن است لازم بداند تند حرکت کند و گاهی کند، گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزند، اما همان عقب‌نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت و هدف‌داری او را می‌دانند، یک حرکت به جلو محسوب می‌شود. با این دید، زندگی امیرالمؤمنین با زندگی امام مجتبیٰ با زندگی حضرت ابی‌عبدالله با زندگی هشت امام دیگر - تا سال دویست‌وشصت - یک حرکت مستمر است. این را بنده در آن سال متوجه شدم و با این دید وارد زندگی آنها شدم، یک‌بار دیگر نگاه کردم و هرچه پیش رفتم این فکر تأیید شد. توجه به اینکه زندگی مستمر این عزیزان معصوم و بزرگوار - از اهل بیت رسول خدا - با یک جهت‌گیری سیاسی همراه است، قابل این است که به عنوان یک فصل جداگانه، مورد عنایت قرار بگیرد، و بنده به این مطلب خواهم پرداخت؛ ان شاء الله مایلم این جمله را قدری با شرح و تفصیل عرض کنم.

اولاً مبارزهٔ سیاسی یا مبارزهٔ حادّ سیاسی که ما به ائمه علیهم السلام نسبت می‌دهیم یعنی چه؟ منظور این است که مبارزات ائمهٔ معصومین علیهم السلام فقط مبارزهٔ علمی و اعتقادی و کلامی نبود؛ از قبیل مبارزات کلامی‌ای که در طول همین مدت شما در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنید. مثل معتزله، مثل اشاعره و دیگران. مقصود ائمه از این نشست‌ها و حلقات درس و بیان حدیث و نقل معارف و بیان احکام فقط این نبود که یک مکتب کلامی یا فقهی را که به آنها وابسته بود، صددرصد ثابت کنند و خصوم خودشان را مُفهم کنند، چیزی بیش از این بود. همچنین یک مبارزهٔ مسلحانه هم از قبیل آن چیزی که انسان در زندگی جناب زید و بازماندگانش، و همچنین بنی‌الحسن و بعضی از آل جعفر و دیگران، در تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام می‌بیند، نداشتند. البته آنها را به‌طور مطلق هم تخطئه نمی‌کردند، بعضی را تخطئه می‌کردند به دلایلی غیر از نفس مبارزهٔ مسلحانه، بعضی را هم تأیید کامل می‌کردند، در بعضی هم به نحو پشت جبهه شرکت می‌کردند. «لَوَدِدْتُ أَنْ الْخَارِجِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَ عَلَيَّ نَفَقَةٌ عِيَالِهِ» کمک مالی و آبرویی، کمک به جادادن و مخفی کردن و از این قبیل. لیکن خودشان به عنوان ائمه علیهم السلام آن سلسله‌ای که ما می‌شناسیم، وارد در مبارزهٔ مسلحانه نبودند و نمی‌شدند. مبارزهٔ سیاسی، نه آن اولی است و نه این دومی، عبارت است از مبارزه‌ای با یک هدف سیاسی. آن هدف سیاسی چیست؟ عبارت است از تشکیل «حکومت اسلامی» و به تعبیر ما «حکومت علوی».

ائمه از لحظهٔ وفات رسول‌الله تا سال دویست‌وشصت، درصدد بودند که حکومت الهی را در جامعهٔ اسلامی به‌وجود بیاورند، این، اصل مدعا است. البته نمی‌توانیم بگوییم که می‌خواستند حکومت اسلامی را در زمان خودشان - یعنی هر امامی در زمان خودش - به‌وجود بیاورند؛ آینده‌های میان‌مدت و بلندمدت و در مواردی هم نزدیک‌مدت وجود داشت. مثلاً در زمان امام مجتبی علیهم السلام، به نظر ما تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی، در آیندهٔ کوتاه‌مدت بود. امام مجتبی در جواب به آن کسانی - مُسَيَّبِ بْنِ نَجَبَه و دیگران - که می‌گفتند چرا شما سکوت کردید می‌فرمود: «وَ إِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» و در زمان امام سجاد به نظر بنده، برای آیندهٔ میان‌مدت بود، که حالا در این‌باره شواهد و مطالبی را که هست، عرض

۱. بحار الانوار/ج ۴۶/ص ۱۷۲، (امام صادق فرمودند: هر آینه دوست دارم که خروج‌کنندهٔ آل محمد قیام کند و مخارج خانواده‌اش بر عهدهٔ من،»
 ۲. سوره مبارکه انبیا/ آیه ۱۱۱، «و نمی‌دانم، شاید آن برای شما آزمایشی و [مهلت] برخورداری تا زمانی [معین] باشد.»

خواهم کرد. در زمان امام باقر علیه‌الصلوة‌والسلام احتمال زیاد این است که برای آینده کوتاهمدت بود. از بعد از شهادت امام هشتم، به گمان زیاد، برای آینده بلندمدت بود. برای چه موقع؟ مختلف بود، اما همیشه بود. این، معنای مبارزه سیاسی است.

همه کارهای ائمه علیهم‌السلام، غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلائی نفس یک انسان و قرب او به خدا است - بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ - یعنی درس، حدیث، علم، کلام، مُحاجّه با خصوم علمی، با خصوم سیاسی، تبعید، حمایت از یک گروه و رد یک گروه، در این خط است. برای این است که حکومت اسلامی را تشکیل بدهند. این، مدعا است. ۱۳۶۵/۴/۲۸

اصلاً ائمه علیهم‌السلام آیا یک زندگی سیاسی داشتند یا نه؟ آیا زندگی ائمه علیهم‌السلام فقط این بود که یک عده شاگرد، یک عده مرید، یک عده علاقه‌مند را دور خودشان جمع کنند، احکام نماز و احکام زکات و احکام حج و اخلاقیات اسلامی و معارف و اصول دین و عرفان و این چیزها را به آنها بیان کنند و همین و بس؟! یا نه، غیر از این چیزهایی که گفته شد و روح آنچه که گفته شد، یک چهارچوب دیگری در زندگی ائمه است که آن، همان زندگی سیاسی ائمه علیهم‌السلام است؛ این یک مطلب بسیار مهمی است که باید روشن شود. البته در فرصت‌های کوتاه جای بحث استدلالی و مشروح نیست. من رئوس مطالب را عرض می‌کنم برای اینکه آن کسانی که شوق دارند دنبال این مسئله بروند، با این چهارچوب یک‌بار دیگر روایات را نگاه کنند و کتب تاریخ را ببینند، آن وقت معلوم می‌شود که زندگی موسی بن جعفر یا ائمه دیگر ما علیهم‌السلام چه حقیقتی است که امروز هم همچنان مبهم و ناگفته و ناشناخته است. ائمه علیهم‌السلام بعد از آنکه احساس کردند، در محیط امامت و محیط اهل بیت احساس شد، که هدف پیغمبر برآورده نشد، یعنی «يُرْكِبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» انجام نگرفت. بعد از آنی که دیدند که تشکیل یک نظام اسلامی، تشکیل یک دنیای اسلامی آن طوری که پیغمبران خواسته بودند بعد از دوران صدر اول، به کلی فراموش شد، جای نبوت و امامت را سلطنت گرفت، کسری‌ها و قیصرها و قلدرها و اسکندرها و دیگر نامداران ظالم و طاغی تاریخ در لباس جانشینی و خلافت با نام سلسله بنی امیه و بنی عباس روی کار آمدند و قرآن به آن شکلی که ارباب مُلک

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۱۶۴، «...پاکشان کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد.»

و قدرت می‌خواستند تفسیر شد و ذهن‌های مردم تحت تأثیر عملکرد خائنانه آن عالمانی که سر در آخور مطامع و محبت‌های مادی ارباب حکومت و ملک داشتند، قرار گرفت، بعد که اینها را دیدند یک نقشه کلی در زندگی ائمه به‌وجود آمد.

اینی که می‌گویم ائمه، یعنی همه ائمه، از امیرالمؤمنین تا امام عسکری علیهم‌السلام. بنده بارها گفتم زندگی ائمه علیهم‌السلام را که ۲۵۰ سال طول کشیده، زندگی یک انسان به حساب بیاوریم، یک **انسان ۲۵۰ ساله**؛ از هم جدا نیستند «کلهم نورٌ واحدٌ». هر کدام از اینها که یک حرفی زدند، این حرف در حقیقت از زبان آن دیگران هم هست. هر کدام از اینها که یک کاری انجام داده‌اند، این در حقیقت کار آن دیگران هم هست. یک انسانی که ۲۵۰ سال گویی عمر کرده است. تمام کارهای ائمه در طول این ۲۵۰ سال کار یک انسان با یک هدف، با یک نیت، و با تاکتیک‌های مختلف است.

ائمه علیهم‌السلام وقتی که احساس کردند که اسلام رو به غربت افتاد و جامعه اسلامی تشکیل نشد، چند هدف را اهداف اصولی خود قرار دادند. یکی «تبیین اسلام به شکل درست». اسلام از نظر آن کسانی که در رأس قدرت در طول این سالیان طولانی درازمدت قرار داشتند، یک چیز مزاحم بود. اسلام پیغمبر، اسلام قرآن، اسلام جنگ بدر و حنین، اسلام ضدتجمل‌پرستی، اسلام ضدتبعیض، اسلام طرفدار مستضعفان، اسلام کوبنده مستکبران به درد آن کسانی نمی‌خورد که می‌خواستند با ماهیت فرعون، لباس موسوی بپوشند، با ماهیت نمردی، لباس ابراهیمی بپوشند؛ امکان نداشت. مجبور بودند اسلام را تحریف کنند، امکان نداشت که اسلام را از دل مردم، از ذهن مردم یک‌باره دور کنند، چون مردم مؤمن بودند، مجبور بودند اسلام را از روح و محتوا و ماهیت خودش عوض کنند و خالی کنند.

عین همان کاری که شما یادتان هست و شاهد بودید در دوران رژیم گذشته نسبت به مظاهر اسلامی انجام می‌گرفت. در رژیم گذشته با تظاهرات اسلامی مخالفت نمی‌شد، اما با معنای اسلام و با روح اسلام چرا، با جهاد اسلام چرا. با امر به معروف و نهی از منکر اسلام چرا، با بیان حقایق اسلامی چرا، اما با ظواهر اسلامی که به گاو و گوسفند آنها صدمه‌ای نزنند

مخالفت نمی‌شد. این حالت در دوران خلافت‌های اموی و عباسی هم وجود داشت، لذا برای اینکه اسلام را از روح و حقیقت خود خالی کنند، عده‌ای مزدور قلم‌به‌مزد و زبان‌به‌مزد داشتند. پول می‌دادند حدیث درست می‌کردند، پول می‌دادند منقبت^۱ برای آنها درست می‌کردند، پول می‌دادند کتاب برای آنها می‌نوشتند. می‌گویند وقتی سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت، ما دیدیم کتاب‌های فلان عالم بزرگ - که اسمش را نمی‌آورم - بر حیوانات بار شد، بر استرها بار شد و از خزانه سلیمان بن عبدالملک بیرون آمد. یعنی این کتاب‌نویس، این محدث بزرگ، این عالم معروفی که این همه نام او در کتاب‌های اسلامی وجود دارد، این برای سلیمان بن عبدالملک کتاب می‌نوشت. خُب، کتابی که برای سلیمان بن عبدالملک نوشته بشود شما توقع دارید در این کتاب چیزی باشد که سلیمان بن عبدالملک را ناخوش بیاید؟ خُب سلیمان بن عبدالملکی که ظلم می‌کند، شراب می‌خورد، با کفار می‌سازد، مسلمین را زیر فشار قرار می‌دهد، بین مردم تبعیض قائل می‌شود، فقرا را رویشان فشار می‌آورد، اموال مردم را می‌گیرد، این چه جور اسلامی را می‌پسندد؟ این درد بزرگ جامعه اسلامی در طول قرن‌های اول بود، ائمه علیهم‌السلام این را می‌دیدند، احساس می‌کردند که میراث ارزشمند پیغمبر، یعنی احکام اسلامی که باید برای طول تاریخ بماند و انسان‌ها را در تمام ادوار تاریخ هدایت بکند، دستخوش تحریف شده. یکی از هدف‌های ائمه که خیلی هم مهم بود، تبیین درست اسلام و تفسیر حقیقی قرآن و افشاگری تحریف‌ها و تحریف‌کننده‌ها بود.

نگاه کنید در کلمات ائمه علیهم‌السلام می‌بینید آنچه که گفته شده، در موارد بسیاری ناظر به آن چیزهایی است که به نام اسلام، علما و فقها و محدثین وابسته به دستگاه‌های حکومت و دربارهای سلطنتی گفته بودند، آنها را رد می‌کردند و حقایق را بیان می‌کردند؛ این یک هدف اصلی و بزرگ برای ائمه که تبیین احکام اسلامی بود، این یک.

خُب، خود همین کار، یک ماهیت سیاسی دارد. یعنی وقتی که ما می‌دانیم که تحریف، با تحریک دستگاه سلطنت و خلافت انجام می‌گیرد و قلم‌به‌مزدها و مزدورهای علی‌الظاهر عالم، برای خاطر سلاطین و حکمرانان تحریف می‌کنند، طبیعی است که اگر کسی علیه آن تحریف‌ها

۱. (نق ب) آنچه مایه فخر و مباهات باشد.

اقدام بکنند، یقیناً کاری برخلاف سیاست آن حکام و سلاطین انجام داده. امروز که در بعضی از کشورهای اسلامی، بعضی از قلم‌به‌مزدها و نویسندگان مزدور و عالمان مأجور از طرف دستگاه‌ها، کتاب می‌نویسند تا ایجاد تفرقه بین مسلمان‌ها بکنند، یا چهره برادران مسلمان خودشان را زشت نشان بدهند، اگر در این کشورها یک نویسنده آزادمنش پیدا بشود که کتابی بنویسد و درباره وحدت اسلامی و درباره برادری بین جماعات اسلامی در آن قلم‌فرسایی کند، این کار، یک کار سیاسی است در حقیقت؛ ضد دستگاه‌های حاکم است. ائمه یکی از قلم‌های درشت فعالیت‌شان این بود، احکام اسلامی را که بیان می‌کردند معنایش این نبود که احکام اسلامی در آن‌روز، در جامعه اسلامی گفته نمی‌شد. چرا، در هر گوشه و کناری از دنیای اسلام کسانی بودند که قرآن می‌گفتند، حدیث می‌گفتند، از پیغمبر نقل می‌کردند، هزاران حدیث را بعضی از محدثین بلد بودند، مخصوص مکه و مدینه و کوفه و بغداد و اینها هم نبود، در تمام اقطار عالم اسلامی - شما نگاه کنید به تاریخ - در خراسان، فلان جوان دانشمند چندین هزار حدیث مثلاً تدوین می‌کند. در طبرستان، فلان عالم بزرگ چندین هزار حدیث از پیغمبر و از صحابه نقل می‌کند. حدیث وجود داشت، حکم اسلامی بیان می‌شد، آنچه بیان نمی‌شد تفسیر و تبیین درست اسلام در همه شوون و امور جامعه اسلامی بود که ائمه علیهم‌السلام می‌خواستند جلو این را بگیرند؛ این یک کار، که از کارهای مهم ائمه علیهم‌السلام بود.

کار مهم دیگر تبیین مسئله «امامت» بود. امامت یعنی زمامداری جامعه اسلامی. مسئله عمده‌ای که برای مسلمان‌ها آن‌روز روشن نبود و عملاً و از لحاظ تئوری دچار تحریف شده بود، مسئله امامت بود. امامت جامعه اسلامی با کیست؟ کار به جایی رسیده بود که کسانی که به اغلب احکام اسلامی عمل نمی‌کردند و بیشتر محرمات را علناً انجام می‌دادند، ادعا می‌کردند جانشین پیغمبرند و می‌نشستند در مسند پیغمبر و خجالت هم نمی‌کشیدند. یعنی این‌جور هم نبود که مردم ندانند، مردم می‌دیدند که یکی به نام خلیفه، مست و لایعقل به محل نماز جمعه می‌آید و پیش‌نماز مردم می‌شود و به او هم اقتدا می‌کردند. مردم می‌دانستند که یزیدین معاویه دچار بیماری‌های بزرگ اخلاقی و عامل به گناهان بزرگ است، درعین حال وقتی به ایشان گفته می‌شد که علیه یزید قیام کنید، می‌گفتند ما با یزید بیعت کردیم، نمی‌شود

قیام کنیم. مسئله امامت برای مردم روشن نبود. مردم خیال می‌کردند که امام مسلمین و حاکم جامعه اسلامی می‌تواند با این گناهان، با این خلاف‌ها، با این ظلم‌ها، با این اعمالی که برخلاف صریح قرآن و اسلام هست آمیخته و آلوده باشد، برای مردم مسئله مهمی نبود. این یک مشکل بزرگی بود که با توجه به اهمیت مسئله حکومت در یک جامعه و تأثیر حاکم در جهت‌گیری جامعه، بزرگ‌ترین خطر برای عالم اسلام است. لذا ائمه علیهم‌السلام لازم می‌دانستند دو چیز را به مردم بگویند.

یکی اینکه بگویند، امام دارای این شرایط است، حاکم اسلامی دارای این خصوصیات است. این عصمت، این تقوا، این علم، این معنویت، این رفتار با مردم، این عمل در مقابل خدا، خصوصیات امام یعنی حاکم اسلامی را برای مردم بیان کند، این یک؛ و دوم مشخص کنند که آن کسی که دارای این خصوصیات هست امروز کیست؟ که معرفی می‌کردند و خودشان را بیان می‌کردند، این هم یک کار بزرگ ائمه و می‌بینید که این یکی از مهمترین کارهای سیاسی و تبلیغات و تعلیمات سیاسی است.

اگر ائمه علیهم‌السلام غیر از این دو کاری که گفتم هیچ کار دیگری نداشتند، کافی بود که ما بگوییم زندگی ائمه از اول تا به آخر یک زندگی سیاسی است. آنجایی که تفسیر هم می‌گویند، بیان معارف اسلامی را هم می‌کنند در حقیقت یک عمل سیاسی انجام می‌دادند. آنجایی هم که درباره خصوصیات امام حرف می‌زنند باز یک عمل سیاسی دارند انجام می‌دهند. یعنی ائمه، تعلیماتشان اگر در همین دو خصوصیت، دو عنوان و دو موضوعی که گفتم خلاصه هم می‌شد، باز ائمه زندگی‌شان یک زندگی سیاسی بود، اما به این هم اکتفا نمی‌کردند. علاوه بر همه اینها، ائمه علیهم‌السلام حداقل از دوران امام حسن مجتبی به بعد یک حرکت زیرزمینی همه‌جانبه سیاسی و انقلابی را به قصد قبضه کردن حکومت، شروع کرده بودند. هیچ شکی باقی نمی‌ماند برای کاوشگر زندگی ائمه که ائمه علیهم‌السلام این حرکت را داشتند. آئی که من عرض می‌کنم ناشناخته است، این نکته قضیه است که متأسفانه در کتاب‌هایی که در زندگی ائمه نوشته شده، درباره زندگی امام صادق، در زندگی موسی بن جعفر، در زندگی بسیاری از ائمه دیگر این نکته معرفی نشده است.

اینی که ائمه علیهم السلام یک حرکت سیاسی، تشکیلاتی وسیع و گسترده را انجام می دادند با اینکه این همه شواهد وجود دارد، این ناگفته مانده و ذکر نشده و مشکل عمده فهم زندگی ائمه علیهم السلام است. حقیقت این است که ائمه این کار را شروع کردند. البته شواهد خیلی زیادی هست.

پس این را به طور خلاصه همه برادران و خواهران بدانند که ائمه علیهم السلام همه شان به مجرد اینکه بار امانت امامت را تحویل می گرفتند، یکی از کارهایی که شروع می کردند یک مبارزه سیاسی بود، یک تلاش سیاسی بود برای گرفتن حکومت. این تلاش سیاسی مثل همه تلاش هایی است که آن کسانی که می خواهند یک نظامی را تشکیل بدهند، انجام می دهند و این کار را ائمه علیهم السلام هم می کردند. ۱۳۶۴/۱/۳۰

تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی ائمه علیهم السلام بین آنها و دستگاه های ظلم و جور مشاهده می کنید بر سر همین قضیه است. آنهایی که با ائمه ما مخالفت می کردند، آنها را مسموم می کردند، مقتول می کردند، زندان می انداختند، محاصره می کردند، دعوایشان بر سر داعیه حکومت ائمه علیهم السلام بود. اگر ائمه داعیه حکومت نداشتند ولو علوم اولین و آخرین را هم به خودشان نسبت می دادند، اگر بحث قدرت سیاسی نبود، داعیه قدرت سیاسی نبود، هیچ گونه تعرضی نسبت به آنها انجام نمی گرفت، لاقلاً به این شدت انجام نمی گرفت، اصلاً مسئله این است. لذا شما می بینید در بین دعوت ها و تبلیغات ائمه علیهم السلام روی کلمه امامت و مسئله امامت حساسیت بسیار بالایی است، یعنی وقتی که امام صادق هم می خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند می گوید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ الْإِمَامَ» می گوید ای مردم - در اجتماع مردم در عرفات - می ایستد در میان مردم می گوید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ الْإِمَامَ» امام جامعه، پیشوای جامعه، رهبر جامعه، حاکم بر جامعه رسول خدا بود، «ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ» تا می رسد به خودش. یعنی تمام بحث ائمه با مخالفینشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان، همین مسئله حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامه بر مسلمین و قدرت سیاسی بود؛ بر سر مقامات معنوی، آنها با ائمه دعوایی نداشتند.

خیلی از اوقات اتفاق می‌افتاد که کسانی در جامعهٔ زمان خلفا، اهل زهد بودند و اهل علم بودند و معروف به تفسیر و به علم و به این چیزها، خلفا هم با آنها نه فقط معارضه‌ای نمی‌کردند بلکه حتی مخلص آنها بودند، اظهار ارادت نسبت به آنها می‌کردند، پیش آنها می‌رفتند، از آنها نصیحت می‌خواستند، چرا؟ چون آنها در مقابل خلفا داعیهٔ سیاسی نداشتند و الا امثال حسن بصری و ابن شبرمه و عمرو بن عبید، این بزرگان از علمایی که مورد توجه و قبول خلفا بودند، اینها کسانی بودند که ادعای علم و ادعای زهد و ادعای معنویت و ادعای تفسیر و ادعای علوم پیغمبر و همهٔ این ادعاها را هم اینها داشتند، اما نسبت به آنها هیچ‌گونه از طرف خلفا تعرضی نبود؛ چرا؟ چون داعیهٔ قدرت سیاسی وجود نداشت. دعوای ائمه علیهم‌السلام با خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بر سر همین مسئلهٔ امامت و ولایت، یعنی همین معنایی از امامت که ما امروز آن را به کار می‌بریم، [بوده] ۱۳۶۶/۱۱/۲۰